

کد: ۱۹۰۱

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«صلی الله علیک یا فاطمه الزهرا»

مجموعه نمایشگاهی «قطره ای از دریای معرفت فاطمی»

(نمایشنامه)

نمایشنامه راز دل دوک

شخصیتها: ۳ نفر

۱- اسماء خادمه حضرت

۲- فضه خادمه حضرت

۳- دوک نخ ریزی

وسایل نمایش:

پارچه مشکی، حصیر، دوک نخ ریزی، متن زیارت نامه حضرت، که می توان روی چند پارچه نوشته شده باشد، چند کوزه.

صحنه نمایش:

گوشه ای از حیاط خانه حضرت را نشان می دهد که می توان سکویی را در نظر گرفت برای نشستن بانوان. با حصیر قسمتهایی از فضای اتاق را پوشانند. دوک نخ ریزی در کنار حیاط قرار دارد و چندین کوزه در اطراف حیاط خانه. دیوارها با پارچه سیاه پوش شوند. متن زیارت حضرت زهرا سلام الله علیها هم بر روی پارچه نصب شود.

صدای دوک از پشت صحنه شنیده می شود و کسی که می خواند دیده نمی شود.

دوک: من دوک نخ ریزی هستم مرا می شناسید شرافتم را می دانید؟ سر گذشتم را شنیده اید؟ آه که چه قصه ای در درون من نهفته است آه! چه روزگاری بر من گذشته است چه روزهایی را دیده ام! چه ها به خاطر می آورم. آن ایامی که بانوی بانوان عالم دست بر من گذاشته و با من نخ می ریسید و من بر خود می بالیدم. آخر در تمام دوک های این من بودم که حضرت صدیقه کبری فاطمه سلام الله علیها صاحب و مالکم بود و ریسندگی را با من انجام می داد. اگر روزی دست پر مهرش به من نمی خورد، تا شب پکر بودم.

فضه وارد صحنه می شود با چادر عربی. کمی دور و برش را نگاه می کند و بغض می کند.

فضه: دلم گرفته است. دلم گرفته است، سینه ام تنگی می کند. دیگر طاقت ندارم. امروز به اینجا آمده ام شاید با دیدار این خانه کمی آرام بشوم. خانه ای که بانویم در آن می زیست. زمینی که بانوی من بانوی تمام زنان عالم پا بر آن می گذاشت. خوبست داخل شوم. شاید بوی او را در آنجا استشمام کنم. شاید با تجدید خاطره حضرت فاطمه سلام الله علیها کمی از دلتنگی ام کم شود. (روی سن می رود این طرف و آن طرف را نگاه می کند با حسرت نزدیک دوک می نشیند و به آرامی به دوک دست می کشد). چه روزهایی داشتیم وقتی مولا و سرورمان آقا امیرالمومنین با خانواده اش در اینجا زندگی می کردند و من! من افتخار خدمتگزاری به ایشان را داشتم آری من فضه ام! فضه خادمه. اسماء وارد می شود و با صدای بلند و با احساس می گوید:

اسماء: امروز آمده ام. آمده ام تا سر بر آستانی بگذارم که جبرئیل برای وارد شدن به آن اذن ورود می گرفت. آمده ام مکانی را زیارت کنم که قلب همه مشتاقان به سوی آن پر می کشد. آمده ام در و دیوار این مکان را ببوسم! می خواهم سر بر آستان بیت فاطمه زهرا سلام الله علیها بگذارم.

[می نشیند و سرش را روی سن می گذارد.]

افکت ۱:

آتش گرفته لانه ام جوجه چه شد کو مادر

من شمع و او پروانه اش آخر چه شد بال و پرش

تا زنده هستم شرمنده هستم از دخت ختم الانبیا ۲

روح روانم هم آشیانم یا فاطمه یا فاطمه ۲

من مرغ عشق حیدرم افتاده ام کنج قفس ۲

خونین شده بال و پرم بالا نمی آید نفس

پهلوی شکسته درخون نشسته خیزم به یاری علی

مولا علی جان مولا علی جان یامرتضی یامرتضی

در کوچه های بی کسی خود را به سختی می کشم
دشمن رها کن یار من ورنه خودم را می کشم
پهلوی شکسته درخون نشسته خیزم به یاری علی
مولا علی جان مولا علی جان یامرتضی یامرتضی

فضه می آید و اسماء را به درون دعوت می کند.
فضه: بیا خواهر بفرما داخل شو بیا سوته دلان گرد هم آییم .
اسماء: فضه؟ چگونه طاقت می آوری! چطور می توانی جای خالی خانم حضرت
فاطمه سلام الله علیها را ببینی؟
فضه: نمی دانم! نمی دانم چطور جانی در بدن دارم! نمی دانم بعد از بانویم چگونه می
توانم زنده باشم و زندگی کنم؟
اسماء: به راستی که تو شاهد غم انگیزترین صحنه تاریخ بوده ای! فضه چه ها دیده
ای؟ چه روزگاری بر تو گذشته است؟
فضه: من غم انگیزترین صحنه روزگار را دیده ام. آه آه! من شاهد بودم در آن موقع که
غاصبین به ظاهر مسلمان از خدا بی خبر ملعون، به اینجا هجوم آوردند و آن پیر خرفت که
لعنت خداوند همیشه بر او باد گفت: خانه را با اهلش به آتش می کشم. بانوی من همین جا
پشت در بودند! چه بگویم آن موقع که فرمودند وای فضه مرا بگیر به خدا جنینی را که در
شکم داشتم، کشتند. (و گریه امانش را می برد)

افکت ۲:

دختر قهرمان من قدر داداشتو بدون ۲ جون تو و جون حسین تا کربلا پیشش بمون
دل بی شکبه حسین غریبه واویلتا واویلتا
مادر خوب و مهربون حرفامو از نگام بخون من التماس می کنم یک شب دیگه پیشم بمون
دل بی شکبه حسین غریبه واویلتا واویلتا

دوک: بعد از حمله آن کافران ملعون به بیت فاطمه سلام الله علیها بانویم از شدت
ضربات و صدمات روز به روز رنجورتر و بیمارتر می شدند. غم از دست دادن پدر از یک

سو، غصب شدن حق امیرالمومنین از سوی دیگر، و سقط جنین و صدمات آن از طرف دیگر، هر صبح و شام توان بانویم را می گرفت.

فضه: بله من به خاطر دارم شبها که امیرالمومنین به خانه تشریف می آوردند با آن همه فشاری که در بیرون از سوی غاصبین ملعون به آن حضرت وارد می شد، خانه شان را هم بیت الاحزان می دیدند. مشاهده حال خانم با وجود بیماری و در بستر و دیدن بچه ها که غمگین و پژمرده هر یک در گوشه ای بودند، برای مولایم امیرالمومنین بسیار دشوار بود.

دوک: حضرت فاطمه سلام الله علیها به نزدیکانشان دستور فرمودند که هر وقت امیرالمومنین به خانه می آیند به ایشان خبر دهند. وقتی خبر برگشتن امیرالمومنین را به ایشان می دادند بانویم از بستر بیماری برمی خاستند و آخرین ذره های توانشان را به کار می گرفتند تا هنگام حضور امیرالمومنین به کارهای خانه مشغول باشند، تا امیرالمومنین ایشان را در بستر نبینند و غمی دیگر بر غمشان افزوده نشود.

اسماء: پدر و مادرم به فدای تو ای دختر رسول خدا با وجود آن همه مصیبت و بیماری باز هم برای زدودن غم از سینه امیرالمومنین چگونه تلاش می فرمودی!

دوک: بانویم شبها می نشست و با من نخ می رسید بعدها با آن نخ ها پارچه ای ساخت و لباسی برای حسینش می دوخت. حسین علیه السلام ۶ سال بیشتر نداشت، ولی لباسی که بانویم دوخت اندازه یک مرد بزرگ بود بعدها آن لباس را به دخترش زینب سلام الله علیها سپرده و آن لباس، همان لباس کهنه ای بود که مولا حسین علیه السلام در روز عاشورا زیر لباس های دیگر به تنشان بود.

فضه: مصیبتی که از شهادت بانویم فاطمه الزهرا سلام الله علیها بر قامت امیرالمومنین وارد شد به حدی بود که اگر به کوهها وارد می شد متلاشی می شد.

دوک: دوست داشتم دستی داشتم تا با آن از حریم ولایت پاسداری کنم. افسوس که از چوب ساخته شده ام و فقط می توانستم نظاره گر این صحنه های دلخراش باشم. می خواستم دل بودم و برای تو می تپیدم. دلم می خواهد برای تو ای دختر رسول خدا بمیرم!

افکت ۳:

امشب پرستوی علی از آشیان پر می کشد ۲ داغ فراق فاطمه آخر علی را می کشد
روح روانم هم آشیانم یا فاطمه یا فاطمه ۲

اسما بریز آب روان بر روی گلبرگ گلم ۲ یاسم شده چون ارغوان وای از دلم وای از دلم

یاس کبودم بود و نبودم یا فاطمه یا فاطمه ۲

ای یوسف زهرا بیا آمد به لب جانهای ما ۲

در سوگ زهرا مادرت قد علی گشته دو تا

دل بی شکیه مهدی غریبه یا فاطمه یا فاطمه ۲

ای آخرین خورشید حق چشمان ما بر راه تو

ای وارث خون حسین جانهای ما قربان تو

در این عزا سرت سلامت مهدی بیا مهدی بیا

دلها سرایت جانها فدایت مهدی بیا مهدی بیا